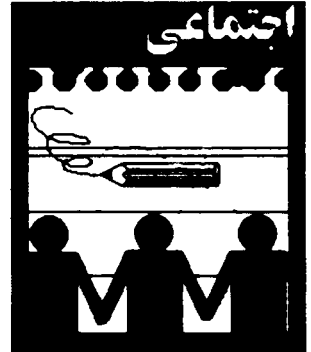


# روایت تنهائی و مظلومیت زن بی سرپرست

## خلاصه گزارش

گروه زیادی از زنان کشور به دلایل مختلف (ترک همسر، طلاق، بیماری همسر و دلایل دیگر) شوهر و نان آور خویش را از دست داده‌اند. اکثریت این گروه که دارای فرزندان نیز هستند، می‌باید علاوه بر تأمین معاش خانواده خویش، تأملات عاطفی و روانی گوناگونی را نیز تحمل کنند. مراحل طولانی صدور حکم طلاق غیابی برای آن دسته از زنان که شوهرانشان ایشان را ترک کرده‌اند، و با مفقودالایر شده‌اند یکی از دلایل بلا تکلیفی و سردرگمی آنان است.



گردشگار: دادگاه با وصول دادخواست و ثبت بکلاسه فوق و بررسی محتویات پرونده ختم رسیدگی را اعلام بشرح زیر مبادرت بصدور رأی می‌نماید.

## رأی دادگاه

در خصوص دعوی خانم رقیه ... فرزند سید علی بطرفیت آقای عبدالله ... فرزند سیف الله بخواسته طلاق بلحاظ مجهول المکان بودن خواننده که مدتی زندانی بوده مدتی نیز هست که متوازی و مجهول المکان می‌باشد با عنایت به اینکه چندین سال است از تقدیم دادخواست گذشته و خواننده بسراغ خانواده نیامده و همسر خود را با دو فرزند رها کرده و از انفاق آنان خودداری کرده خواسته را موجه و زندگی را با این وضع برای خواهان عسر و حرجی تشخیص و به مفاد در آیه (ما جعل علیکم فی الدین من حرج) و باستناد مادترین ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ قانون مدنی ناظر به بندهای ۲ و ۱۱ ماده ۸ قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۵۳ که فسخ نشده است حکم طلاق صادر می‌گردد. خواهان می‌تواند با مراجعه به دفترخانه و بذل مهریه خود را مطلقه سازد. حضانت فرزندان بانامهای حمید و وحید به عهده مادر است. رأی صادره غیابی ظرف ده روز پس از ابلاغ قابل واخواهی در این دادگاه است.

دادرسی علی‌البدل شعبه ۲۰ دادگاه مدنی خاص اصفهان مفاد این رأی به اندازه کافی گویا و روشن‌نگر است: مردی فاسد و مسئولیت‌نشناس زن و فرزندان خود را رها می‌کند و در اعماق اجتماع مفقود می‌شود. زنی می‌ماند با دو فرزند، بی‌هیچ پناهگاهی و بی‌داشتن هیچ نقطه اتکائی. این حادثه ظاهراً بی‌اهمیت که مکرر، و بسیار هم مکرر اتفاق می‌افتد، آغاز فاجعه‌ای است که نتایج نامعلومی در پی خواهد داشت.

- زنی بی‌شوهر و بی‌حامی در جامعه رها می‌شود. فقر، وسوسه‌های شیطانی، و مردمی انسان‌نما این زن را، بویژه اگر وجاهتی هم داشته باشد، در معرض زمینه‌های مناسب برای انحراف قرار می‌دهند. این زن چه کند؟ به کجا پناه ببرد؟ دست نیاز به سوی چه کسی دراز کند؟ نیازهای فرزندان را از کدامین مسمر شرافتمندانه و مشروع فراهم آورد؟

معدودی از این گونه زنان هستند که خانواده‌ای دارند که سایه حمایت خویش را بر سر دختر سیاه‌بخت خود و فرزندان او بگسترانند، اما خانواده بسیاری از آنان

اگر به اختیار او بود، دستور می‌داد زندانش کنند! در قفای اتومبیل او، زن به حق می‌افتد. گریه‌اش ابتدا آرام است ولی رفته رفته اوج می‌گیرد... فراموش می‌کند در خیابان است، و زار می‌زند، چنان زار زنی که کودک کتک خورده را از درد خود غافل می‌کند. به مادر نزدیک می‌شود، دست‌های کوچکش را به گردن او حلقه می‌کند و بغض آلود و با صدایی که حق‌گریه آن را مقطع کرده می‌گوید:

- ماما گریه نکن ... ماما غلط کردم ... ماما مایم ... به خدا مایم  
اما دل‌داری کودک نمی‌بواند مادر را آرام کند. دردهای مادر فراوان است. زخم‌های روح او چندان عمیق است که حتی ضجه‌های کودکش قادر به التیام آن‌ها نیست.  
چهار سال پیش، هنگامی که هنوز همین بچه را در زهدان داشت شوهرش او را ترک کرد. یک روز رفت و هرگز باز نگشت. نه تنها باز نگشت، بلکه حتی نامه‌ای و نشانی هم از او نرسید.

او رفت و زن ماند با کودکی چهارساله و جنینی در رحم. ماند با فقر و تنگدستی. ماند با سرکوفت و زخم زبان در و همسایه و فامیل. ماند با گرگ صفتی که در همه جا شرف زنان بی‌سرپرست را نشانه گرفته‌اند، ماند با قوانین کشداری که تکلیف زانی چون او را با حرکتی لاک‌پستی در هزار توی سازمانی منجمد و انعطاف‌ناپذیر تعیین می‌کند.

## یک شاهد، فقط یک شاهد

رأی یک دادگاه مدنی خاص را از میان دهها رأی که در اختیار ما قرار دارد بیرون می‌کشیم و ارائه می‌دهیم. این است آن رأی:

## آه‌هی ابلاغ دادنامه

تاریخ رسیدگی: ۷۳/۴/۱۶  
پرونده کلاسه ۴۸۷/۱ م/۲۰  
دادنامه شماره ۵۷۹-۷۳/۴/۱۶ رسیدگی کننده احمد سبحانی  
خواهان: خانم رقیه ... فرزند... ساکن اصفهان نیک‌آباد جرقویه محله ... منزل ...  
خواننده: آقای ... فرزند سیف الله، مجهول المکان  
خواسته: طلاق

زن مستأصل و درمانده، در خیابان نیمه خلوت از آدم، و کاملاً خالی از عطفوت انسانی می‌کوشد قبل از آنکه با مشت و لگد به جان بچه لوجج و یک دنده‌اش بیفتد، او را با التماس، و اگر نشد با تهدید وادار به راه آمدن کند.

زن خسته است. هم خسته است، و هم درهم شکسته ... ساعتی پیش در دادگستری به او گفته بودند باید چند ماه دیگر هم صبر کند. صبر کند تا مراحل قانونی صدور حکم طلاق غیابی طی شود.

- علی‌رضا اذیتم کن ... داداشت از مدرسه برگشته و الان پشت در معطل است

- نه ماما ... ننیام. تا کسی سوار شویم

- جز بزنی بچه ... پول ندارم ... چند قدم راه بیا

- پس بغلم کن ماما ... خسته‌ام

- به جهنم که خسته‌ای. توله‌سگ، چهار ساله‌ای. خجالت نمی‌کشی؟

مادر به طرف فرزند هجوم می‌برد.

سنگینی بار رنج‌ها و دردها عطفوت مادری او را تحت تأثیر می‌گیرد. با مشت و لگد به جان کودکش می‌افتد. او را می‌زند و نفرین می‌کند. هم او را نفرین می‌کند، هم پدر او را.

یک اتومبیل عبوری ترمز می‌کند و راننده احساساتی شده آن داد می‌زند:

- هی باچی! خجالت بکش! بچه را که کشتی

- به تو چه، بچه خودم است

- بچه خودت است و این طور کتکش می‌زنی...؟ تف به عاطفه تو

زن می‌خواهد جوابی به مرد بدهد، اما دیگر نای نفس کشیدن ندارد. صدای ضجه جگر گوشه‌اش او را به خود می‌آورد. درمانده، همانجا، در مرز پیاده‌رو و سواره‌رو روی زمین می‌نشیند و سر را میان دو دست می‌گیرد.

راننده که رسالت خود را پایان یافته تلقی می‌کند، اتومبیل را به حرکت در می‌آورد. زیرلب به زن ناسزا می‌گوید، او را موجودی بی‌رحم و روانی می‌پندارد که

از تأمین معاش خود عاجزند تا چه رسد به اداره دختری بی شوهر و نوه‌هایی بی پدر.

گرومی از این زنان شانس ازدواج مجدد و یافتن شوهری مناسب را دارند. شوهری که شاید برای بچه‌های مانده از آن پدر فراری، ناپدری دلسوزی باشد. اما... اما آزمون این شانس برای زنانی که طلاق نگرفته، بیوه شده‌اند مستلزم سالها صبر و دوندگی و کنجارج رفتن با قانون است.

تهیه آمار از این گروه زنان را اگر کاری غیر ممکن ندانیم، ناگزیر باید امری دشوار بپنداریم، زیرا شناسائی ایشان و سرشماری از آنان نیاز به جستجو در تمامی شهرها و روستاهای کشور دارد. اما برای در اختیار داشتن معیاری که رسیدن به یک حداقل از آمار را ممکن کند کافی است صفحات روزنامه رسمی کشور را مرور کنیم:

۱۹ درخواست طلاق غیابی - روز دیگر ۲۲ درخواست، روز دیگر ۲۵ درخواست، روز بعد ۲۳ درخواست و... و میانگین آمار بین همان ۲۵ درخواست و ۱۹ درخواست است.

نادیده نگیریم که همه زنانی که شوهر ترکشان کرده درخواست طلاق غیابی نمی‌دهند. گرومی قابل ملاحظه از آنان ترجیح می‌دهند تا پایان عمر بار مصائب و شوربختی را به دوش بکشند و سایه مردی غریبه را بر سر فرزند، یا فرزندان خود بینند.

هرکس که جز به مسائل خود و خانواده‌اش بیندیشد، و مشکلات و غم‌های افراد دور و نزدیک فامیل و همسایگان و آشنایان را نیز مد نظر داشته باشد بی تردید دست‌کم یکی دو زن را می‌شناسد که بیوه‌اند. بیوه‌اند بی آنکه طلاق داده شده باشند.

### سرنوشت مشترک

زنان بی سرپرست دیگری هم هستند که شوهرشان نگرینده است. آن‌ها به دلایل دیگر بی سرپرست و نان آور خانواده شده‌اند. یا شوهرانشان در گذشته‌اند و یا به دلیل ارتکاب بزهی در زندان به سر می‌برند.

علی‌رغم این تفاوت، این گروه با زنانی که شوهرانشان ایشان را ترک کرده‌اند سرنوشتی کمابیش مشترک دارند.

تنهائی، بی پشتیبان بودن، خلا عاطفی، فقر، کشیدن بار مسوولیت بزرگ کردن فرزند یا فرزندان، طعنه و زخم زبان اطرافیان، چشمان حریص مردان هوسباز، زورگویی آشنایان و بیگاتگان و...

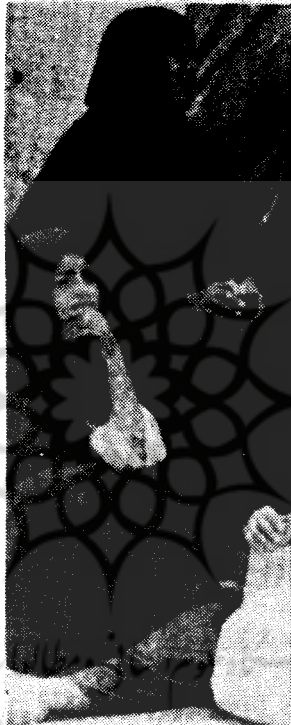
یکی از نشریات کشور اخیراً عده زنان فاقد سرپرست کشور را هشتصد هزار نفر برآورد کرده بود.

اگر متوسط فرزندان این زنان را سه نفر فرض کنیم، سه میلیون و دویست هزار نفر از هموطنان ما (هشتصد هزار زن - دومیلیون و چهارصد هزار کودک و نوجوان) در چنبره خردکننده مشکلاتی قرار دارند که اکثر ما شناختی از آنها نداریم.

خانم فرین مهرنگ، دانشجوی رشته ارتباطات که چند ماهی دوره عملی روزنامه‌نگاری را در این ماهنامه

گذرانند، سرنوشت یک زن بی سرپرست و چهار دخترش را برای ما چنین گزارش کرد:

همسایه ما هستند. پدر خانواده را رها کرده، و مادر برای کار به مشهد رفته‌است. چهار دختر آنها تنها زندگی می‌کنند. خواهر بزرگ چون مادری، کوچکترها را زیر پر و بال گرفته است. اما عمو و عته و خاله به جای آن که یاور این طفلک‌های معصوم باشند، عمه عذاب آنها شده‌اند. دخالت‌های آزار دهنده‌ای در زندگی آنها می‌کنند. عده‌ای از ایشان چشم طمع به اندک مالی که از پدر برایشان مانده دوخته‌اند و قصد دارند با شوهر دادن اجباری دختر بزرگ و بهانه قرار دادن غیبت مادر اموال را بالا بکشند.



وضع اسف‌بار این چهار دختر کاسه صبر همکار جوان ما و خانواده‌اش را لبریز می‌کند؛ موضوع را به مادر که در مشهد بود اطلاع می‌دهند و خود می‌کشند جلوی ستم اطرافیان را بگیرند... کار حتی به دادگستری می‌کشد و... و سرانجام با آمدن مادر اوضاع آرام می‌شود.

اما واقعاً وضع این خانواده به سامان رسیده‌است؟ آیا سیاه‌بختی مادر و رنج‌های بچه‌ها را باید تمام شده بدانیم؟

### گزارشی بی‌پیرایه

همین خانم فرین مهرنگ را ما مورد کردیم در مورد وضع زنان بی سرپرست، مشکلات آنان، وضع تعلیم و تربیت فرزندان‌شان، و سازمان‌هایی که خود را مسؤول و موظف به رسیدگی به وضع این قبیل زنان می‌دانند، گزارشی تهیه کند.

قسمت‌هایی از گزارش تهیه شده بوسیله خانم

مهرنگ را با همان نشر و نگرش خود وی ذیلاً نقل می‌کنیم:

برای روشن شدن عنوان سرپرست خانواده یا خانوار باید متذکر شد که از سوی مرکز آمار ایران تعاریف گوناگونی مطرح شده که می‌توان چنین بیان نمود:

«منظور از سرپرست خانوار یکی از اعضای خانوار است که در خانواده به این عنوان شناخته شود. در صورتی که اعضای خانوار قادر به تعیین سرپرست نباشند، مسن‌ترین عضو خانوار به عنوان سرپرست خانوار تلقی می‌شود، در خانوارهای یک نفره همان شخص، سرپرست خانوار است.»

با توجه به تعریف فوق سرپرست خانوار یا خانواده به سه گروه تقسیم می‌گردد:

۱- زنانی که به تنهایی زندگی می‌کنند و جزء خانوارهای یک نفره هستند.  
۲- زنانی که به علت فوت همسر یا طلاق سرپرستی خانوار را به عهده دارند (که اعضای خانواده همان فرزندان هستند)

۳- زنانی که به علت بیماری یا علیل بودن همسر مسوولیت سرپرستی خانوار را به عهده دارند.

(ماهنامه: در همین جامتوجه می‌شویم که سرنوشت آن گروه عظیم از زنان که شوهرانشان ایشان را ترک کرده‌اند مورد توجه نبوده‌است!)

بنابراین طبق تقسیم بندی مرکز آمار ایران عده‌ای از زنان جامعه ما به ملت فوت همسر یا طلاق سرپرستی خانواده راه عهده دارند. این سوال مطرح می‌شود که با وجود وضع نابسامان اقتصادی حاکم بر جامعه، چگونه زندگی می‌کنند؟ چه سرنوشتی در انتظار آنان است.

اگر به دادگاه‌های خانواده سری بزنیم، افرادی را با چهره‌هایی درهم گرفته، چشمانی هراسان و نگران که به نقطه‌ای خیره شده، می‌بینیم. این نگرانی از چیست؟ از گذشته‌ای ناگوار و آینده‌ای تاریک، از زندگی فنا شده و رو به نابودی، از گذر جوانی، از چهره‌ای با چند خط که بر پیشانی مانده و یا... و یا اینکه زنی را می‌بینیم زانوی غم به بغل گرفته و مات و مبهوت به فکر فرورفته و برای آینده‌اش اشک می‌ریزد.

واقعیت جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم چیست؟ بدون آنکه توجهی به هم داشته باشیم از کنار یکدیگر می‌گذریم. نمی‌دانیم که در قلب و دل هرکس چه می‌گذرد. بیایید جامعه را با واقعیات درونی آن لمس کنیم و درک نماییم.

برای یافتن علل و عوامل طلاق بین مردم می‌رویم. و نظر خواهی بدست آمده از آنان ما را به این نتیجه رهنمون می‌سازد که مسئله اصلی همان مسائل اقتصادی حاکم بر جامعه است.

به پشت در یک دادگاه، و به سراغ افرادی که با چهره‌های درهم و گرفته منتظرند می‌روم و پای صحبت آنان می‌نشینم.

خانمی حدود ۴۳ ساله با دختری کم سن و سال منتظر ملاقات با قاضی بودند. جلو رفتم و جویای مسئله

# زنی بی سرپرست، موجودی رها شده و محروم از هرگونه حمایت

آنان شدم. زن رنج دیده و غمگین با لبخندی سرد گفت: ۱۶ ساله بودم که ازدواج کردم. شوهرم راننده بود، بخاطر نداشتن تفاهم و کتک‌های فراوان طلاق گرفتیم. همه چیز را بخشیدم و دخترم را نگه‌داشتیم. در دوران جوانی به عنوان یک زن بیوه در جامعه شناخته شدم. بنابراین برای کسب درآمد و اسرار معاش خیاطی و آرایشگری را یاد گرفتم و شروع به کار کردم و مقداری پول پس‌انداز نمودم و منزلی کرایه کردم. با چه رنج و عذابی زندگی را می‌گذراندم خدا می‌داند؟! تا اینکه به سن ۲۵ سالگی رسیدم. در روزنامه خواندم که صنایع دفاع استخدام می‌کند، و از آنجا که خداوند پشت پنهان همگان است، استخدام شدم. در محل کارم شخصی از همکاران بسیار اظهار علاقه می‌کرد و باعث شد که دوباره ازدواج کنم ولی متأسفانه مجدداً با شکست روبرو شد و بازهم جدا شدم و تا حالا به همت خودم و کمک و یاری خداوند بزرگ در کنار دخترم زندگی می‌کنم و احساس خوشبختی می‌کنم و حالا برای گرفتن حکم رشد دخترم به دادگاه مراجعه کرده‌ام. (توضیح ماهنامه: احتمالاً حکم را برای شوهر دادن دختر می‌خواستند است) زن دیگری می‌گفت: چهار سال پیش شوهرم برای کاری به ژاپن رفت. سال اول و دوم مقداری پول برای من و پسرم فرستاد. چون تنها بودم و مخارج زندگی روز به روز افزایش می‌یافت، از طرفی هم باید کرایه خانه پرداخت می‌کردم، آرایشگری یاد گرفتم و بعد از آن شروع به کار کردم. حالا حدود ۲ سال است که از شوهرم هیچگونه خبری ندارم و پول و نامه برایم نفرستاده. در این مدت خودم کار کرده‌ام و اجاره خانه و آرایشگاه را پرداخته‌ام.

روی پای خودم ایستاده‌ام، ولی مشکلات عاطفی که برای پسرم پیش آمده مرا خرد کرده. همیشه از پدرش می‌پرسد، می‌گوید کی برمی‌گردد؟ چرا دیگر خبری از او نشده، بزرگ شوم برای تو خیلی کارها انجام می‌دهم چون تو به تنهایی مرا بزرگ می‌کنی، پسر بسیار حساس و باهوشی دارم. حالا شما بگویید که من چه کنم؟ فشار زیادی از لحاظ عاطفی، اجتماعی بر من وارد شده و جز گرفتن طلاق و رها شدن از قید حرفهای مختلف چیز دیگری به ذهنم نمی‌رسد.

## فرزندان بی‌مادر

به یک شنبه دیگر رفتیم. پیرزنی را دیدیم که یک ساک مسافرتی در دست با چهره‌ای نگران و هراسان همراه دخترش از این اتاق به آن اتاق می‌رود. جلو رفتیم و گفتیم خسته نباشید. فقط نگاه می‌کرد، من هم چشم به او دوخته بودم. گفت: مشکل تو چیست؟ گفتم: چیز خاصی نیست. دلم می‌خواهد از خودتان بگوئید و اینکه پرونده موجود متعلق به شماست یا شخص دیگری، که یک دفعه اشک او سرازیر شد. گفت: من معلم بازنشسته آموزش و پرورش هستم و پس از حدود ۲۸ سال زندگی مشترک، طلاق گرفته‌ام. چهار فرزند دارم، پسر بزرگم دانشجوی رشته مهندسی است و در دانشگاه صنعتی شریف تحصیل می‌کند و دخترم زبان فرانسه را در دانشگاه آزاد می‌خواند و دو دختر دیگرم یکی دوم دبیرستان و اول راهنمایی هستند. با این وجود دیگر نتوانستم به زندگی مشترکمان ادامه دهم. دلم می‌خواهد شما این مطلب را که می‌گویم بنویسید. این پیشنهاد از طرف یک معلم، یک زن پیر و فرسوده و مطلقه است و از همه مهمتر یک مادر. در حال حاضر برای ازدواج آزمایش خون می‌گیرند که مبدا شخص مبتلا به مواد مخدر باشد، ولی کاش آزمایش‌های دیگری را هم انجام می‌دادند... مانند آزمایش روانی، فرق نمی‌کند چه مرد، چه زن را معاینه کنند تا مطمئن شوند حالت روانی دارد یا نه. بعد از آن اجازه عقد و ازدواج را بدهند. من به عنوان زن ایرانی، معتقد و پایبند به فرهنگ و اصالت خودم واقعاً تحمل کردم و حالا در این سن و سال تنها و بی‌پول و بی‌پناه زندگی می‌کنم. بگذارید از اول زندگی برایتان بگویم: از اول زندگی، درست همان هفته‌های اول دیدم که شوهرم حالت عادی ندارد و در برخوردش تضادهایی وجود دارد، سرکوبچترین چیزی مرا به باد کتک می‌گرفت و به شدت کتک می‌زد، بعد از دو یا سه روز می‌آمد و عذر خواهی می‌کرد. من هم برای حفظ آبروی خانواده و خودم و ترس از اینکه طلاق بگیرم چیزی نمی‌گفتم. تا اینکه پسرم بدنیا آمد و حالا زندگی در آن خانه فقط برای حفظ فرزندم بود. سالها به همین منوال می‌گذشت حتی برای مزه غذا ایراد می‌گرفت و می‌گفت تو همیشه بر علیه من کار می‌کنی. ولی واقعاً چنین نبود. او از عرق و تریاک زیاد استفاده می‌کرد. احساس می‌کردم تمام وجودش پر از عقده است. کم‌کم فرزندم بزرگ می‌شدند ولی او دست از کارهایش بر نمی‌داشت، حرفهای رکیک می‌زد مرا به باد کتک می‌گرفت. بچه‌ها از این وضع نگران و ناراحت بودند. یک بار به عنوان فهره به ساری رفتیم و در منزل ویلایی که متعلق به خودم بود زندگی کردم. نمی‌دانم چی شد آمد دنبالم و گفت می‌خواهم خانه‌های بزرگتر بخرم تا پسرمان را زن بدهم که سرو سامانی بگیرد. بالاخره گول فریب و نیرنگ او را خوردم و آن خانه را فروختم و پولش را به او دادم و تمام وسایل زندگی را که در خانه بود به تهران آوردم و در گوشه‌ای از خانه جای دادم.

ولی بعد از مدتی شروع به تکرار کارهای پیشین خود نمود. با دروغ و نیرنگ تمام آنچه را که پس‌انداز

کرده بودم از من گرفت و بعد مرا از خانه بیرون کرد. دیگر نمی‌توانستم به این خواری و خفت ادامه دهم و به دادگاه آمدم و تقاضای طلاق کردم و نتیجه هم گرفتیم چرا که آنان اعلام کردند شوهر شما حالت روانی دارد و می‌توانید جدا شوید. بعد از طلاق جایی برای زندگی نداشتم، وسیله‌ای هم ندارم، فقط با یک ساک مسافرتی کوچک و مقداری لباس با پول بازنشستگی حیران و سرگردان می‌گشتم. تصمیم گرفتم به ساری بروم و در آنجا منزلی کرایه کنم، ولی با چه پولی و سرمایه‌ای. بالاخره با قرض خانه‌های کوچک و قدیمی کرایه نمودم و فقط روی یک موکت با وسایل خیلی ابتدایی و جزئی زندگی می‌کنم و حالا هم پسر به من کمک می‌کند و برابرم پول می‌فرستد. دخترها همه نگران و ناراحت دست به دامن من شده‌اند، پدرشان بسیار به آنان سخت می‌گیرد و فقط حرفهای رکیک به آنها می‌گوید و کتک می‌زند حالا بچه‌ها می‌خواهند بیایند با من زندگی کنند و برای گرفتن رأی دادگاه به اینجا آمده‌ام و قرار است که سه دخترم را به ساری ببرم.

می‌خواهم دوباره برای تدریس آماده شوم. شاید به یکی از مدارس غیرانتفاعی در ساری بروم و مجدداً معلم شوم و خرج و مخارج سه دخترم را با کمک حقوق بازنشستگی و مقدار پولی که پسرم برابرم می‌فرستد تامین کنم.

در جای دیگری زن جوانی را دیدیم که هراسان می‌پرسید طبقه سوم از کدام طرف باید بروم. جلو رفتیم و جوابی مسئله ایشان شدم. گفت: سه ماه پیش ازدواج کردم. خودم دانشجوی فلسفه هستم و شوهرم خیاط است. پرسیدم: چگونه شما که یک دانشجوی هستید با یک خیاط ازدواج کردید. گفت: زیاد سخت نگرفتم زیرا همه از خوبی او می‌گفتند. اما آقا بعد از گذشت دو هفته از زندگی مرا کتک می‌زد و می‌گفت دیگر حالم از تو بهم می‌خورد، دیگر نمی‌خواهم ترا ببینم. دلم زده شده. به حرفهایش اعتنا نکردم. بارها و بارها کتک می‌زد ولی چیزی به خانواده‌ام نگفتم. حال آمده و تقاضای طلاق کرده. دادگاه رأی طلاق را صادر کرده ولی چون دو ماهه باردار هستم فعلاً صیغه طلاق را جاری نکرده‌اند تا اینکه بچه بدنیا بیاید و بعداً این کار را انجام دهند. من می‌خواهم زندگی کنم. زندگی خودم و شوهرم و بچه‌ای که در آینده می‌آید را دوست دارم. در دادگاه می‌گویم من می‌خواهم زندگی کنم. آخر من در سن ۲۱ سالگی مهر زشت طلاق را بر روی پیشانی چگونه تحمل کنم. به خدا می‌خواهم زندگی کنم. این بی‌قانونی است، این حکم غلط است. چرا اگر من به عنوان یک زن تقاضای طلاق کنم، سالهای سال طول می‌کشد. از من مدارک و سند می‌خواهند و می‌گویند بهتر است برگردید سرخانه و زندگی خود، ولی اگر زمانی مردی تقاضای طلاق کرد بعد از چند ماه رأی طلاق را صادر می‌کنند.

## مشکل تربیت فرزندان

گزارش خانم مهرنگ، تصویری از سطح یک مشکل عمیق اجتماعی است. مشکلی که در شهرها

# اصل ۲۱ قانون اساسی در مورد زنان بی سرپرست مسکوت مانده است.

علائم و آثار و نتایج متفاوتی با روستاها دارد. زن بی سرپرست در شهر بیشتر از زنی که در روستا سرپرست خود را از دست داده رنج می‌کشد. زیرا که شهر بزرگ تر از روستاست، بی‌رحم‌تر از روستاست، طماع‌تر از روستاست ...

زن بی سرپرست شهری از لحاظ تربیت و به ثمر رساندن فرزندان بی‌پدر خود نیز با مشکلات بسیاری دست به‌گریبان است.

در شهر زن بی سرپرست حتی اگر از حمایت‌های مالی سازمان‌های خیریه‌ای چون کمیته امداد امام خمینی (ره) برخوردار باشد، باز غالباً ناگزیر است برای چرخاندن امور خانواده کار کند. و بی‌آنکه لزومی به استاد به مدارک و منابع جرم‌شناسی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی باشد، می‌توان روند تربیت کودکانی محروم از حمایت پدر و نا برخوردار از عطف و توجه کامل مادر را حدس زد.

جرم‌شناسان می‌توانند به جای بررسی گذشته، از هم اکنون به گمانه‌زنی درباره آینده کودکان و نوجوانانی که هم اکنون در غیبت پدر، و زیر حمایت ناکافی مادری خسته و در مانده رشد می‌کنند، بپردازند.

اگر روان‌شناسان، جامعه‌شناسان و جرم‌شناسان ما سرنخی برای بررسی‌های خود لازم داشته باشند می‌توانند به کانون‌های اصلاح و تربیت مراجعه کنند و آمار بگیرند چه تعداد از نوجوانانی که در این کانون‌ها نگهداری می‌شوند، محصول خانواده‌های بی سرپرست هستند؟!

منگامی که از خانواده بی سرپرست بحث می‌کنیم تنها نباید مشکلات کنونی زنانی را که زیر بار فشار زندگی خرد می‌شوند مد نظر بگیریم، بلکه باید محصول نهایی این پدیده را ملاک و معیار نتیجه‌گیری قرار دهیم.

## نگاهی به قانون اساسی

اصل بیست و یکم قانون اساسی صراحت دارد که: دولت موظف است حقوق زن را در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی تضمین نماید و امور زیر را انجام دهد.

۱- ایجاد زمینه‌های مساعد برای رشد شخصیت زن و احیای حقوق مادی و معنوی او

۲- حمایت مادران، بالخصوص در دوران بارداری و حضانت فرزند، و حمایت از کودکان بی سرپرست

۳- ایجاد دادگاه صالح برای حفظ کیان و بقای خانواده

۴- ایجاد بیمه خاص بیوگان و زنان سالخورده و بی سرپرست

۵- اعطای قیومیت فرزندان به مادران شایسته در جهت غبطه آنها در صورت نبودن ولی شرعی

آیا بند چهارم این اصل از قانون اساسی اجرا شده است؟

آیا زنان بی سرپرست این کشور از یک حداقل حمایت مادی و معنوی برخوردارند؟

شاید بتوان تشکیل دفتر امور زنان در نهاد ریاست جمهوری (در آذر ماه سال ۱۳۷۰) را گامی در جهت تحقق اهداف پیش‌بینی شده در این اصل تلقی کرد ولی این که دفتر مزبور چه زمانی بتواند قشر عظیم زنان بی سرپرست را از یک حداقل حمایت‌های مادی و معنوی برخوردار کند، معلوم نیست.

این دفتر دارای بافت سازمانی زیر است:

- سه معاونت (معاونت‌های برنامه‌ریزی و پژوهش، و معاونت ارتباطات داخلی و خارجی)

- یک نمایندگی در قوه قضائیه

- یک نمایندگی در مجلس شورای اسلامی

- واحد رسیدگی به شکایات و بررسی مشکلات

- واحد مشاورین

- دفاتری در وزارتخانه‌های مختلف

گاه گاهی در اخبار می‌خوانیم که این دفتر طرح‌هایی را برای رفع مشکلات زنان ایرانی- و از جمله زنان بی سرپرست- تهیه و ارائه کرده است. اما این که سرنوشت این طرح‌ها به کجا انجامیده‌است، معلوم نیست.

از این قسار، هنوز هم تنها نقطه امید زنان بی سرپرست شهرها به واحدهای خیریه‌ای نظیر کمیته امداد امام (ره) است. و آیا لازم است گفته شود امکانات این خیریه‌ها در حدی نیست که بتواند نیازهای مادی و معنوی این زنان و فرزندان آنان را تکافو کند؟

ظاهراً زنان بی سرپرست روستائی از لحاظ برخوردار بودن از پوشش حمایتی شانس بیشتری از هم‌تایان شهری خود دارند.

خانم مهندس اشرف اسدی مشاور وزیر کشاورزی در امور زنان می‌گوید:

زنان روستائی، حتی یک زن بی سرپرست و به اصطلاح نان‌آور خانواده، از دیدگاه ما یک تولیدکننده است. در گذشته به زنانی که سرپرست خود را از دست می‌دادند توجه کافی نمی‌شد، اما از سال ۷۲ و با شروع طرحی که به طرح زینب کبری «ع» موسوم است

سرنوشت زنان بی سرپرست روستائی مورد توجه قرار گرفت.

بموجب این طرح ما با همکاری بانک کشاورزی مطالعاتی انجام دادیم و بر اساس آن روش‌هایی اتخاذ کردیم که یک زن بی سرپرست روستائی بتواند امکانات و ابزار لازم را برای کار و تولید و راهبری زندگی خود و خانواده‌اش در اختیار داشته باشد.

ما زنان نان‌آور خانواده را حتی در دوردست‌ترین روستاهای کشور شناسائی می‌کنیم و می‌کوشیم علاوه بر ارائه خدمات فرهنگی، امکانات کار و تولید را برای آنان فراهم کنیم.

کمک دهی به این خانواده‌ها تنها به تهیه امکانات کار و تولید محدود نمی‌شود، بلکه خود را موظف می‌دانیم با همکاری بانک کشاورزی، بازار فروش مناسبی نیز برای محصولات آن‌ها بیابیم.

مهندس میرصادق فرهنگی قائم مقام مدیر عامل و عضو هیأت مدیره بانک کشاورزی نیز در همین زمینه گفته است:

با درک موقعیت این قبیل زنان و خانواده‌های آنان، تسهیلاتی را به صورت قرض الحسنه در اختیار آنان قرار می‌دهیم. سقف این تسهیلات بین ۱۵ تا ۲۰ میلیارد ریال و بهره آن فقط ۲/۵ درصد است. علاوه بر این ترتیبی داده‌ایم که باز پرداخت وام‌های پرداختی پس از فروش محصول کار و زحمت این زنان انجام شود تا آنان تحت فشار قرار نداشته باشند.

## حکایت همچنان باقی است

آمارهای ارائه شده از سوی مسئولین کمیته امداد امام خمینی (ره) حکایت دارد که ده هزار زن بی سرپرست شهرنشین تحت پوشش خدمات این کمیته هستند. اما سؤال اساسی این است که آیا ایران فقط ده هزار زن بی سرپرست دارد؟ و آیا وظیفه تأمین نیازهای مادی و معنوی این گروه از زنان فقط برعهده سازمان‌های خیریه است؟

با توجه به شرایط اقتصادی حاکم بر اجتماع آن گروه از زنانی که از حمایت طرح زینب «ع» و حمایت سازمان‌های خیریه برخوردار نیستند، فشار مضاعفی را تحمل می‌کنند.

ابعاد مشکلات زنان بی سرپرست چندان متنوع و پیچیده است که اعتراف می‌کنیم این گزارش قادر به ارائه و تصویر بخش کوچکی از آن‌ها هم نشده است. سرنوشت این زنان و فرزندان آنان جزئی از سرنوشت جامعه ماست.

برای رسیدگی به مشکلات آنان نیاز به بسج امکانات مادی و معنوی سازمان‌ها و مؤسسات مختلف است: سازمان تأمین اجتماعی- قوه قضائیه- وزارت خانه‌هایی چون آموزش و پرورش- کار و امور اجتماعی- بهداشت و درمان ... در این زمینه وظایفی دارند که به فراموشی سپرده شده است.

زنان بی سرپرست و فرزندان آن‌ها را فراموش نکنیم. آن‌ها جزو رنج کشیده‌ترین اقشار جامعه هستند.